

# درس‌هایی از تاریخ؛ سیاه‌کاری‌های بنی‌امیه



فضل‌الله صلواتی  
بخش شانزدهم

## عوام‌فریبی‌ها

سلطهٔ دیکتاتورها بر مردم، افزون‌بر زور و قلدری و خشونت، بر پایه دیگری به‌نام تزویر یا عوام‌فریبی استوار می‌شود، بدون سبب که مردم مطیع و منقاد و فرمان‌گزار کسی نمی‌شوند؛ یا باید خودشان با صمیم قلب از کسی اطاعت کنند یا آنکه قدرتمندها با سرنیزه بر آنها حاکم شده و مزدوران شمشیر به‌دست و تهدید کنندگان بدون چوب و چماق، آنها را به دنبال نماد قدرت بکشانند و یا آنکه با وعده‌های دروغ و تظاهر به دوستی مردم و خدمت و مردمی‌بودن بخواهند حاکمیت پیدا کنند و اهداف خود را دنبال نمایند.

به دو چیز گیرند مملکت را

یکی پرنیانی دگر زعفرانی

یکی ز زتاب ملک بر نیسته

یکی آهن آب داده یمانسی

(دقیقی)

با پول و مقام و پاداش و ریخت‌پاش، یا زور و خشونت و شمشیر و زندان، برای هر کاری و هر برنامه‌ای ابزار خاصی وجود دارد، باید با همان وسایل و ابزار اقدام کرد، گاهی این وسایل آدم‌های هستند که با گرفتن مقام، استر، غلام و کنیز، بر فراز منابر، پشت تریبون‌ها و در کوچه و بازارها داد سخن داده و با تبلیغاتشان مسیر جامعه ناآگاه را تغییر می‌دهند. مگسر در کوفه چند نفر مانند حُجْر بن عَدی، عمر و بن حَمِق، حَبیب بن مظاهر، مسلم بن عوسجه و هانی بن عروه وجود داشتند؟! اکثریت مردم دنبال شکم و شهوت بودند. هر جایی که آتش باشد، آنها فرآشند. گویند گان درباری با سخن آوری، توجه‌گری و دروغ‌پردازی خود کاری می‌کنند که یزید، ابن زیاد، عمر سعد و شمر بن ذی الجوشن را

مظلوم نشان دهند و امام حسین (ع) و یارانش را خروج کننده، عصیانگر و برانداز؛ ریختن خون آنها را جایز بشمارند و مردم ناآگاه را برای کشتن او اسارت‌خاندانش بسیج کنند.

آنها هستند که با شستشوی مغزها و کانالیزه کردن افراد و فریب آنها، بت‌هایی را به جای آدم‌ها قرار دادن، قشیری را برای جامعه و جدای

**نفاق، دورویی، دوگانگی و دو  
چهره‌گی را معاویه به دنیای  
اسلام آورد، خود را مهربان و  
دوستدار مردم نشان دادن،  
دیندار و درست‌کردار بودن  
و از سوی دیگر مخالفان را با  
شدت سرکوب کردن، همان‌که  
قرن‌ها بعد، ماکیاولی در  
کتابش «پرنس» یا شهریار  
آورده است، که رمز موفقیت  
پادشاهان آن است که که دو  
رو، دورنگ و دو چهره باشند،  
در ظاهر با لبخند بر خورد  
کنند و در باطن منتقدان و  
معترضان را با سختی بکوبند،  
دروغ بگویند، ریاکاری کنند،  
از احساسات، عواطف و عقاید  
مردم سوءاستفاده کنند،  
عوام‌فریبی را به نهایت برسانند  
و با تبلیغات واهی سعی کنند  
چهره‌ای مقبول، محبوب و  
مردم‌دوست داشته باشند و...**

از مردم تربیت کردن، القاعده، طالبان، سپاه صحابه، جندالله و گروه‌های چماق‌دار را تشکیل می‌دهند. اسما مقدس و دارای معانی مثبت را آلوده می‌نمایند و در مسیر اهداف شوم خود و اربابانشان قرار می‌دهند و متأسفانه دین را هم وسیلهٔ سوءاستفاده و در راه منافع دنیاپرستان می‌گذارند، ای کاش روزی می‌آمد که اسما مقدس و مورد قبول مردم، وسیلهٔ اجرای اهداف گروه‌ها، باندها و دسته‌های سیاسی قرار نمی‌گرفت، نام پیامبر، امام و مقدسات را برای خود انتخاب می‌کنند و اهداف خود ساخته، انحصاری و عوام‌فریبانه را دنبال می‌کنند. بد دهنی، رذالت، ناسپاسی و انحراف دارند، فساد ایجاد می‌کنند، تهمت می‌زنند غیبت می‌کنند و دروغ می‌گویند، مسلمانان و مؤمنان را تحقیر می‌کنند، فکر می‌کنند که اسلام، فقط آن است که آنها فهمیده‌اند و مرشد و مفتی‌شان برای آنها گفته و دیگران هیچ و بوجدند و کافر، مشرک و مفسد فی الارض و این تعصب‌ها گاهی آدم‌ها را به جرگهٔ طالبانی‌گری و القاعده و جندالله می‌کشاند.

«الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يُحْسِنُونَ آلَهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا» (۴۲:۱) عجیب است، زیانکارترین مردم، آنها هستند که کوشش‌هایشان فقط در مسیر زندگی دنیا تباه شده و بیچاره‌ها می‌پندارند که کارهایی نیکو انجام می‌دهند.

افسوس... و شاید از همه بدبخت‌تر آنها می‌باشند که برای این دنیایشان هم بهره‌ای نمی‌گیرند و در ضلالت و گمراهی همچنان دست و پامی‌زنند، همان: «خسر الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ» و عجیب، بدسرنواشتی است که برای خویشان رقم زده‌اند.

بوق‌های تبلیغاتی بنی‌امیه، حاکمان و مزدوران، خطیبان خودفروخته، آدم‌فروشان فرومایه، مأموران آشکار و خفیه، بردگان پول

بزرگوار داد ۱۳۸۹  
پژمان

و مقام، در هر کجا فریاد از عدالت، مهربانی و عطف اسلامی حاکم، سر می دادند، سخن بسیار می گفتند که خدا چه متنی بر سر مردم مسلمان گذاشته که چنین پیشوای فوق العاده و استثنایی را برای آنان برگزیده است، مثل آنکه خداوند همین یک انسان آسمانی را در مخزن ازلی و ابدی خود داشته که از مرغان مردم شام و کوفه و بصره و حجاز کرده و روزگار از آوردن فرزندی مانند معاویه عقیق است! و بازبان ها، چماق ها، پول ها و تهدیدها باید به جامعه القا کرد که شما دارای بهترین خلیفه و شایسته ترین حکومت هستید و همه باید به این باور برسند که با دست تهنی و شکم گرسنه، ثروتمندترین هستند.

و مادر ایران پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در همین مسیر گام برمی داشتیم و یا آنکه گام هایمان را قرار می دادند. روزنامه ها و نشریات وابسته، صدا و سیما، انحصاری، گویندگان مزدور، شاه را یک ودیعه الهی و موجود ملکوتی، سایه خدا بر سر مردم و جانشین خدا در زمین معرفی می کردند. درباره عظمت و رهبری های داهیانه و خردمندانه شاهنشاه آریامهر، سخن های می گفتند و مطلب ها می نوشتند، چه منت ها که بر سرمان می گذاشتند که شما لایق بودید که خداوند شایسته ترین موهبت خود را برای شما فرستاد و لطفش را شامل حال شما کرد، پس باید قدر بدانید، بندگی و بردگی کنید، به جهان و جهانیان افتخار نمایید، که خدا چنین پادشاه عادل و عاقل و نیکو رأی و روشن بین نیکوتر از اولین و آخرین را به شما داده است! او را باور داشته و اطاعتش را از جان و دل پذیرا باشید و ما آن بت بزرگ ساخته ذهن خود را روز به روز بزرگتر کردیم و پرستش و ستایش نمودیم و... دورانش که سرآمد، ناگهان شاهد بودیم که مانند شیر برقی آب شد، هیچ اصالت و پایداری نداشت، تنها چهره و حشمتی از او ماند که چند روزی باعث ترس بچه های ما شد.

نفاق، دورویی، دوگانگی و دو چهره گی را معاویه به دنیای اسلام آورد، خود را مهربان و دوستدار مردم نشان دادن، دیندار و درست کردار بودن و از سوی دیگر مخالفان را با شدت سرکوب کردن، همان که قرن ها بعد، ماکیاولی در کتابش «پونس» یا شهریار (ترجمه داریوش آشوری، ص ۸۷) آورده است، که رمز موفقیت پادشاهان آن است که که دورو، دورنگ و دو چهره باشند، در ظاهر بالبخند بر خورد کنند و

**امام علی وقتی مردم از او استقبال نکردند، کنار کشید و چون مردم، آن حضرت را خواستند به صحنه آمد، امام حسن چون مردم با او بیعت کردند، پیشوایی و خلافت را پذیرفت و چون مردم به هر مناسبتی، به حق یا ناحق از او اعراض کردند و حاکمیت را به تشنگان قدرت سپردند، او هم رها کرد و به دنبال کاری دیگر و خدمتی دیگر رفت. امام حسین تا وقتی مردم اقبال نکردند به کار خود می پرداخت و چون با نامه ها و پیغام هایشان او را برای پیشوایی دعوت کردند، راهی کربلا شد، که در مرحله پیروزی رهایش کردند و همه به دنبال پول و مقام دویدند، چه بسیار از همان دعوت کننده ها که خود سردمدار جنگ شدند و بدین وسیله می خواستند گذشته خود را جبران کنند**

در باطن منتقدان و معترضان را با سختی بکوبند، دروغ بگویند، ریاکاری کنند، از احساسات، عواطف و عقاید مردم سوء استفاده کنند، عوام فریبی را به نهایت برسانند و با تبلیغات واهی سعی کنند چهره ای مقبول، محبوب و مردم دوست داشته باشند و...

اگر کسی در تاریخ زندگانی معاویه را خوانده باشد و کتاب «شهریار» ماکیاولی را مطالعه کرده باشد متوجه می شود که این سیاستمدار و تاریخ دان ایتالیایی در قرن ۱۶ میلادی (۱۵۳۲) چگونه به این نتیجه رسیده بود که همیشه هدف وسیله را توجیه می کند، او می گوید: «اگر شما صلاح می دانید که شاه یا حاکم باشید، اصول اخلاقی را زیر پا بگذارید تا به اهدافتان برسید» و درست نهصد سال پیش از او، معاویه همه اصول «ماکیاولیسم» را در نظر داشت و اگر در این رابطه

کتابی نوشته بود فضل تقدّم با او بود. بررسی زندگانی معاویه در تاریخ های اسلام، همان توجیه وسیله برای رسیدن به هر گونه هدفی است.

معاویه نمایاند که خلیفه، میزان و معیار و اصل همه چیز و جانشین الله است و دارای قرّه ایزدی و مصداق حق است. اطاعت از خلیفه، اطاعت از خداست و بد و خوب او، رنگ خدایی دارد و مخالفان و براندازان او، مخالف خدا هستند و خروج کننده علیه نماینده خدا در زمین می باشند. همه مردم باید با مخالف او بجنگند و خونش را بریزند، یزید اراده می کند، شریح قاضی فتوا می دهد: «که هر کس بر امیر المؤمنین یزید خروج کند باید کشته شود» و ابن زیاد این فتوا را اعلامیه می کند و سه در و دیوار می زند و ساده اندیشان را بسیج می کند، عمر سعد فرماندهی سپاه را بر عهده می گیرد، و دیدیم که چه بسیاری از مردم را به جنگ آن به اصطلاح خروج کننده ها و براندازها کشانیدند.

مگر در کربلا همین برنامه اجرا نشد؟ همه افرادی را که در برابر خلیفه الله ایستادگی کردند و نخواستند با او بیعت کنند، کشتند و از دم تیغ بی دریغ گذرانند، آن معترضین که فقط ۷۲ نفر بودند، مگر چه می گفتند و چه می کردند؟ حاکمیت دیکتاتوری خشن، به بهانه دین و خدا و با سوء استفاده از احساسات مردم نا آگاه، افزون بر آن که همه را کشتند، بر بدن های بی جان آنها اسب تاختند، چون به نظر قدرت زمان و قاضیان خود فروخته آنها، خروج کنندگان علیه خلیفه خدا (خارجی) به شمار می آمدند و سرهای بریده شان را شهر به شهر گرداندند.

و آن جمعیت بسیار که به کربلا آمده بودند برای کشتن حسین پسر پیامبر (ص)، آیا به نظر خودشان و مفتیانشان، جز برای خدا بود و کوشش و جهاد در راه او؟ مگر آنها مسلمان های کوفه و شام و نماز خوان های مساجد شهر های اسلامی نبودند؟ خدا گوی به سوی خدا تاختند.

خدا را بکشتند و نشناختند پس از آن با خاندان پیامبر (ص) چه کردند؟ برای ایجاد رعب و وحشت در بین مردم، اهل بیت رسول الله (ص) را همراه با سرهای بریده فرزندان رسالت، برای تماشای مردم و عبرت گرفتن آنها و برای آنکه هر اعتراض و عصیان و انقلابی را در نطفه خفه کنند، به همه جا بردند؟ و مگر از کسی باکی داشتند؟ به همه پیام دادند که ما هر معترضی

بزرگوار و مردود ۱۳۸۹

را چه فرزند پیامبر (ص) باشد و چه صحابی و یا اهل بیت، در صورتی که بخواد در برابر حکومت ما بایستد نابود می کنیم، همه باید حساب کار خود را بکنند. سرهای بریده و اسیران مغلوب شده را تا مقر سلطنت، تا پایگاه خود کامگی و دروغ، تا قصر تزویر و ریا، تا بارگاه عوام فریبی، تا پایتخت دیکتاتوری خون آشام یزید بن معاویه، کشاندند. آنها هم فکر می کردند با ایجاد رعب و وحشت و کشتن و اسارت مردم و عزیزان خدا، حکومت خاندان ایشان را جاودانه می کنند و از زوال نجات می دهند. اگر قرار بود، ایجاد ترس و وحشت و دلهره، حکومت ها را نگاه دارد، دستگیری و زندان و شکنجه و چشم بستن و دستبند زدن و به زندان انفرادی بردن کارایی داشته باشد، هنوز شاه، صدام، استالین، فرانکو، هیتلر و دیگر خونخواران تاریخ همچنان پابر جا بودند و خون مردم را می ریختند.

امام علی (ع) می فرماید: «ما اکثر العبر و اقل الاعتبار» عبرت ها چه بسیارند و عبرت گیرنده ها کم.

حاکمیتی که به ارزش های مردمی و آزادی ها ارج نمی نهد و به جامعه اجازه گفت و گو و بروز فکر را نمی دهد، از همان ابتدا به مردم اعلام جنگ داده و خود را در برابر توده ها قرار می دهد. وقتی حکومت با زبان زور و ارباب حرف می زند، مردم را از خود می راند، مصلحان و خیر خواهان هم دیگر مصلحت اندیشی نمی کنند و حرفی نمی زنند، در گوشه ای به انزوا می روند و خود را به کاری مشغول می کنند و ناظر سقوط دیکتاتوری ها می شوند، مگر حکومت بنی امیه و بنی عباس چنین نبودند و تباه نشدند؟

ایادی بنی امیه به مردم یاد داده بودند که باید از خلیفه، که جانشین خداست چشم بسته و گوش بسته اطاعت کرد. اعتراض به خلیفه، اعتراض به خداست و داوری و ارزیابی درباره کار خلیفه و سلطان کار مردم نیست، اگر اشکالی هم وجود دارد، باید به خدا واگذار کرد. سلطان ها هر گونه خواستند به خدا جواب می دهند، نه به مردم، در صورتی که امامان راستین ما خود را پاسخگوی مردم می دانستند. امام علی وقتی مردم از او استقبال نکردند، کنار کشید و چون مردم، آن حضرت را خواستند به صحنه آمد، امام حسن چون مردم با او بیعت کردند، پیشوایی و خلافت را پذیرفت و چون مردم به هر مناسبتی، به حق

یا ناحق از او اعراض کردند و حاکمیت را به تشنگان قدرت سپردند، او هم رها کرد و به دنبال کاری دیگر و خدمتی دیگر رفت. امام حسین تا وقتی مردم اقبال نکردند به کار خود می پرداخت و چون با نامه ها و پیغام هایشان او را برای پیشوایی دعوت کردند، راهی کربلا شد، که در مرحله پیروزی رهایش کردند و همه به دنبال پول و مقام دویدند، چه بسیار از همان دعوت کننده ها که خود سردمدار جنگ شدند و بدین وسیله می خواستند گذشته خود را جبران کنند.

سلطنت در اسلام فقط از آن خداست و مردم هم عیال الله و وابسته به خدا هستند و پیامبر (ص) سلطنتی را به رسمیت نمی شناخت و نیکان آنان را «عظیم» و غیر نیکان را «مترف» می خواند و هر چه بود مردم بود و هر قدرتی که برای مردم در دست مردم است، اصالت دارد.

از زمان معاویه، اسلام همان سلطنت شد و قرآنی که برای مقابله با سلطه نازل شده بود، به صورت ابزاری در دست سلطان ها قرار گرفت و مردم هم همان برده های پیشین و مقلدان چشم و

**امام حسن چون مردم با او بیعت کردند، پیشوایی و خلافت را پذیرفت و چون مردم به هر مناسبتی، به حق یا ناحق از او اعراض کردند و حاکمیت را به تشنگان قدرت سپردند، او هم رها کرد و به دنبال کاری دیگر و خدمتی دیگر رفت. امام حسین تا وقتی مردم اقبال نکردند به کار خود می پرداخت و چون با نامه ها و پیغام هایشان او را برای پیشوایی دعوت کردند، راهی کربلا شد، که در مرحله پیروزی رهایش کردند و همه به دنبال پول و مقام دویدند، چه بسیار از همان دعوت کننده ها که خود سردمدار جنگ شدند و بدین وسیله می خواستند گذشته خود را جبران کنند**

گوش بسته دوران جاهلیت عرب و اقتدار ایران و روم و... شدند.

به مرور زمان قدرت چون و چرا از مردم زمان گرفته شد. صحابه پیامبر (ص)، اهل بیت رسول الله (ص)، که تألی تلو قرآن بودند و بر اساس حدیث تقلین باید مفسر قرآن و تبیین کننده آن و راهنمای عمل باشند، کنار گذاشته شدند و کسی به آنها مراجعه نکرد، در آن زمان آنهایی که تفاوت قرآن و سلطان را درک می کردند، با هر یک به صورتی از صحنه خارج شدند؛ با مرگ، شهادت، سکوت و انزوا.

نوشته اند که: **سلمان فارسی صحابه روشن بین و با درایت محمد (ص)** به یزید بن صوحان گفت: در روزگار نبرد قرآن و سلطان تو چه موضعی را انتخاب می کنی؟ یزید گفت: من قرآن را انتخاب می کنم، سلمان گفت: از تو همین انتظار می رود. (۲۳۳) این یزید، در جنگ صفین شهید شد و آباغیر از این چند تن محدود، کسانی دیگر هم قرآن را انتخاب می کردند؟ آری، همه قرآن را می خواندند، ولی در خدمت سلطان بودند و دل خوش داشتند که در سایه حکومت اسلامی زندگی می کنند!

**صعصع بن صوحان** برادر یزید، وقتی حضرت علی به خلافت رسید گفت: «ای امیر المؤمنین به خدا قسم تو به خلافت افتخار دادی و به آن زینت بخشیدی، خلافت برای تو افتخاری نبود، تو شأن خلافت را بالا بردی و خلافت بر شأن تو نیفزود، خلافت به تو نیاز مند است نه تو به خلافت.» (۲۳۴)

حضرت علی و پیروانش مقام و خلافت را برای استقرار عدالت می خواستند، آنها می خواستند جامعه را به سعادت برسانند، خلافت برای آنها وسیله بود، نه هدفی برای خوردن و بردن مال مردم و اعمال قدرت و مخالفان را متکوب و مغلوب کردن. معاویه پنهانی مخالفان را می کشت و قیافه حق به جانب هم می گرفت، حکامش هم با قساوت می کشتند و به عمل خود افتخار می کردند، حتی می نویسند که معاویه به حکامش می نویسد: «شما باید سختگیر و خشن باشید و من مهربان و ملایم باشم.» (۲۳۵)

وقتی **عمر و عاص** به او گفت: «تو ای معاویه سخت شیفته مالی؟» گفت چرا مال را دوست نداشته باشم، با مال است که کسی مانند تو را برده و بنده خود کرده و دین و مروّت تو را گرفتم.» (۲۳۶)

ظلمت، ظلمت را جذب می کند و فساد، مفسد

تیز و مرداد ۱۳۸۹

راه، نادرست‌ها و ناپاک‌ها یکدیگر را پیدا می‌کنند، سنخیت علت انضمام است، معاویه هم با مثال عمر و عاص و زیاد بن ابیه و مغیره بن شعبه در تزویر، مکر و خدعه هماهنگ است، همه آنها با هم برای آباد کردن دنیای خود و فرزندانشان، حق را زیر پا گذاشتند و خویشان را جهنمی کردند.

یعقوبی می‌نویسد: «... معاویه بر دیار و زیرک بود و با اینکه مردی در خوراک خود بخیل و ممسک بود، از راه مدارا و فریبکاری مال را بی‌دریغ می‌بخشید و سعید بن عاص گفت: روزی از معاویه شنیدم که می‌گفت: جایی که تازیانه‌ها مرا کفایت باشد، دست به شمشیر نمی‌برم و جایی که زبانم مرا کفایت کند، تازیانه را برنمی‌دارم! و اگر میان من و مردم مویی بود، پاره نمی‌شد... هرگاه آنسان می‌کشیدند من رهامی کردم و هرگاه آنان رهامی کردند من می‌کشیدم. هرگاه خبری نامطلوب از مردی به او می‌رسید زبانش را با بخشش قطع می‌کرد و بسا که او را فریب می‌داد و او را به جنگ‌های فرستاد و در جلوی سپاه قراش می‌داد؛ بیشتر کار معاویه مکر و حيله بود و...» (۴۲۷) مورخان از جمله ابن اثیر می‌نویسند: عده‌ای از سران عرب نزد معاویه رفتند و از او تملق گفتند، معاویه به هر یک صد هزار درهم بخشید، ولی به حنات بن یزید که رئیس قبیله و از همه پیرتر بود هفتاد هزار درهم داد، پس از آنکه حنات، فهمید جایزه او از همه کمتر بوده، خشمگین به نزد معاویه برگشت و به او گفت: تو مراد در میان قبیله بنی تمیم رسوا کردی، نسب من صحیح است و عمرم دراز، در حالی که رئیس قبیله هستم در مورد من پستی به خرج دادی و به مخالفان بیشتر از من بخشیدی. معاویه بدون هیچ شرم و پروایی گفت: «من دین آنها را خریدم، ولی دین تو را به خودت وا گذاشتم.» آن مرد گفت: «منهم دینم را می‌فروشم» معاویه دستور داد که بقیه جایزه را هم به او بپردازند! (۴۲۸)

در کتاب مبارک الغدیر به بسیاری از مناقب دروغین معاویه بن ابی سفیان اشاره دارد، (۴۲۹) که با چه توصیف‌هایی پسر هند جگر خوار را مطرح کرده‌اند و صفات بارزی را برای او ساخته‌اند، باشد که مردم زمان را با آن تعریف‌های نادرست بفریبند و آنان را از حقیقت دور کنند و افسوس که بسیاری از نویسندگان و یا گویندگان زمان ما و حتی مستشرقین که داعیه تحقیق داشته‌اند به این مطالب توجه کرده و آن را مبنا

**سلطنت دیکتاتورها همیشه متکی بر نادانی و ناآگاهی مردم است، از این رو آنها سعی دارند که مردم آگاه نشوند، در محیط‌های در بسته بمانند، از جریان‌های دنیا مطلع نشوند، با کسی رابطه برقرار نکنند، مردم را به انواع سرگرمی، بازی، لهو و لعب، خرافات و موهومات، و گاهی فساد و اعتیاد مشغول می‌کنند، جنگ‌های زرگری راه می‌اندازند، باشد که حالی و فرصتی برای آگاهی نباشد تا حکومت را زیر سؤال ببرند و به سراغ آزادی، عدالت و دموکراسی بروند و متوجه حقوق مشروع خود بشوند**

قرار داده و بر آن تکیه می‌کنند و پس از ۱۵ قرن هنوز هم مردم را فریب می‌دهند و برای آنکه فضایل آل محمد (ص) را نادیده انگارند در کتاب‌های مختلف به آن مطالب خرافی و بی‌بنا می‌پردازند.

**مروحوم علامه امینی** در آن کتاب به نقد این یاوه‌سرایی‌ها می‌پردازد و درباره مدعیان و جاعلین آن نوشته‌ها مطالب بسیاری را مطرح می‌کند و خوانندگان را از سرگردانی می‌رهاند، خدایش غریق رحمت بفرماید و برخی از ساده‌اندیشان شیعی نیز برای پاسخگویی به آن جعلیات، گاه و بی‌گاه فضایل نادرستی را برای اهل بیت (ع) می‌تراشند، تا با آن مدعیان به مبارزه برخیزند. آنها گمان می‌کنند که اهل بیت فضیلتی کم دارند، که چیزی به آن بیفزایند. هر دو گروه بیشتر باید به مطالعه و پژوهش بپردازند و حقایق را از میان سنگ و کلوخ‌ها بیرون کشند و از سرچشمه آن فضایل که محمد و آل محمد هستند سیراب شوند. فضیلت آنها اندک نیست که کسی بخواهد بر آن بیفزاید و یا بسا دروغ، جعل و غلو بخواهد مقام آنان را بالا ببرد. در زیارت جامعه کبیره صفات بارز و توانمندی‌های اهل بیت پیغمبر مطرح شده که دیگر لازم نیست دوستان ناآگاه چیزی بر آن اضافه کنند و یا دشمنان دانا

از آن بکاهند.

شب پره گروصل آفتاب نخواهد رونق بازار آفتاب نکاهد

**ناآگاهی مردم**

اگر جامعه آگاه باشد، اگر مردم به معنای واقعی دیندار باشند و اگر به عمق اندیشه‌های اسلامی پی برده باشند، از امثال معاویه تبعیت نمی‌کنند و پیرو شیطان‌ها، دروغگوها و سیاسی کارها نمی‌شوند. سلطنت دیکتاتورها همیشه متکی بر نادانی و ناآگاهی مردم است، از این رو آنها سعی دارند که مردم آگاه نشوند، در محیط‌های در بسته بمانند، از جریان‌های دنیا مطلع نشوند، با کسی رابطه برقرار نکنند، مردم را به انواع سرگرمی، بازی، لهو و لعب، خرافات و موهومات، و گاهی فساد و اعتیاد مشغول می‌کنند، جنگ‌های زرگری راه می‌اندازند، باشد که حالی و فرصتی برای آگاهی نباشد تا حکومت را زیر سؤال ببرند و به سراغ آزادی، عدالت و دموکراسی بروند و متوجه حقوق مشروع خود بشوند.

حکومت‌ها، برای مردم دشمنان فرضی درست می‌کنند، همه را از آن می‌ترسانند، و همه کمبودها، ناتوانی‌ها و ضعف مدیریت‌ها را به گردن او می‌گذارند، حتی به مردم تلقین می‌کنند که علیه آن دشمن ناپیدا شعار بدهند و دائم سنگ به تاریکی بیندازند، مانند کسانی که مرتکب گناه می‌شوند و بعد به شیطان لعنت می‌کنند و او را عامل ارتکاب به گناه خود می‌دانند، در صورتی که خودشان و یارانشان شیطانند، «تو خود حجاب خودی حافظ از میان بر خیز».

اگر چراغ‌ها روشن شده و تاریکی‌ها زوده شود، معلوم می‌شود که دشمن کیست و کجاست؟ دشمن اصلی فرعون است، خود معاویه است، اگر کسی می‌خواهد به مقام والای حج برسد، اول باید شیطان بزرگ را بزند، بر او لعن کند و او را با سنگ نشان دهد، بعد سراغ شیطان‌های کوچکتر برود و آنها را هم سنگ بزند، چون اگر شیطان‌های کوچک نباشند شیطان بزرگ قدرت پیدانمی‌کند، همه جلوه و خودنمایی قدرت‌های بزرگ، از قدرت‌های کوچک نشأت می‌گیرد، خلق هم به دور آنها پرسه می‌زنند، باشد که آن دیوها از شیشه برون آیند و دمار از روزگار مردم بر آورند.

گاهی این دیوها خود را اقوام خدا، روح ملکوتی، خلیفه خدا، سابه خدا، نماینده خدا

در زمین، فسرّه ایزدی، میدانند، بعضی آدم‌های ساده‌اندیش هم باور می‌کنند و خود را در معرض ستیز و جنگ با وابسته به خدا قرار نمی‌دهند، مگر می‌شود با آنها مذاکره شد؟ کلمه خدا مصونیت می‌آورد و زانوهارا سست می‌کند، مگر می‌شود به شتر سرخ موی عایشه، ام‌المؤمنین در جنگ جمل، نزدیک شد؟ و مگر می‌شود که باقر آن‌های بر سر نیزه بسته شده مبارزه کرد؟ آن قدر که از اول دنیا تا امروز از اسم خدا و دین سوء استفاده شده از هیچ چیزی نشده، خدا و دین، عزیز هستند و اصالت دارند و همواره از چیزهایی که اصالت دارند و پایدارند، سوء استفاده بیشتر می‌شود.

خداوند در قرآن به پیامبرش خطاب می‌کند: «فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ، لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ» (۳۳۰)، تو ای پیامبر، آن‌ها را متوجه ساز که وظیفه تو یادآوری و آگاهی دادن است، برای زورگویی به مردم نیستی، ولی برخی پیروان دروغین پیامبر می‌خواهند زور بیاورند، با نام خدا، رها و آزاد باشند، هر کاری که دلشان خواست انجام دهند، چون نام خدا را یاد می‌کنند، کسی کاری به کارشان نداشته باشد، خودشان می‌برند و می‌دوزند و با قدرت برای مردم تکلیف معین می‌کنند. باید‌ها و نباید‌ها می‌گویند، دستور می‌دهند، خود را یک سر و گردن، بلکه به اندازه یک مناره بلند از دیگران برتر تصور می‌کنند، هر چه آنها بخواهند و اراده کنند، باید مردم ملزم به اطاعت و پیروی از آنها باشند، باورش‌شان می‌آید که خداوند استثنایی قائل شده. و افزون بر پیغمبران و امامان، یکی را هم از قبیله قریش بر همه جهانیان سرور ساخته و به او قدرت تام داده و از همه برترش ساخته و این آقا که تا دیروز مانند دیگران خور و خواب و خشم و شهوت داشته، امروز حاکم علی‌الاطلاق و مسلط بر سر همه مردم شده است. معاویه روز چهارشنبه به جای جمعه، نماز جمعه را برگزار کرد و هیچ کس اعتراضی نداشت که امروز که جمعه نیست، مردم شام هم نماز جمعه را به او اقتدا کردند. آنها هم که می‌فهمیدند، می‌گفتند: شاید حکم الهی و حکومتی است و باید اطاعت کرد.

مردی از کوفه به دمشق رفته بود، فردی مدعی شد که شتر مرد کوفی از آن او است، آنها را نزد قاضی بردند، پنجاه نفر شهادت دادند که این شتر ماده از فرد شامی است، هر چه مرد کوفی فریاد می‌زد که شتر من نر است کسی به او توجه نمی‌کرد، شتر را به مدعی دادند و او شتر را

برداشت و رفت. مرد کوفی شکایت به نزد معاویه برد، که چگونه در این شهر، حتی در دادگاه، شتر نر و ماده را تشخیص نمی‌دهند. معاویه بهای شتر را به مرد کوفی داد و گفت: به علی بگو که من با صد هزار نفر از این افراد به جنگ تو می‌آیم که شتر ماده را از تر تشخیص نمی‌دهند یا نمی‌خواهند تشخیص دهند. (۳۳۱)

در خلال جنگ صفین وقتی از شامیان پرسیده می‌شد: چرا با علی می‌جنگید؟ آنها می‌گفتند: چون علی (ع) نماز نمی‌خواند. (۳۳۲) هنگامی که از جمعی شامیان پرسیده شد علی کیست؟ گفتند: پدر فاطمه، فاطمه همسر پیامبر و دختر عایشه و خواهر معاویه، و هم از آنها می‌پرسند: داستان علی چگونه بود؟ می‌گویند که: علی در زمان پیغمبر در جنگ حنین کشته شده است. (۳۳۳)

باز مسعودی می‌نویسد: وقتی علی را بر بالای منبر لعن می‌کردند، یک نفر که از بیرون شام وارد شده بود، از کسی پرسید: این علی کیست که به او اهانت می‌کنند؟ آن مرد که از اشراف شام بود، پاسخ داده بود که علی یکی از دزدان ایام فتنه بوده است (و داستان‌هایی مانند این بسیار است و در کتاب‌های تاریخ، فراوان آورده شده است). (۳۳۴) دستگاه‌های تبلیغاتی معاویه، سعی داشتند با نهایت قدرت، جلوی آگاهی، درک و فهم مردم

**دستگاه‌های تبلیغاتی معاویه، سعی داشتند با نهایت قدرت، جلوی آگاهی، درک و فهم مردم را بگیرند و نگذارند که جامعه چیزی بفهمد. وقتی جامعه‌ای فاقد قدرت درک و شعور اجتماعی شد، به هر گونه که بخواهند از آن بهره‌برداری و سوء استفاده می‌کنند. یکی از پایه‌های حکومت امثال معاویه بی‌خبر نگاه داشتن توده‌های مردم است، اگر چند نفر هم آگاه شوند، کاری از دست آنها ساخته نیست، با وعده و وعید و تهدید و تطمیع آنها را هم ساکت می‌کنند**

را بگیرند و نگذارند که جامعه چیزی بفهمد. وقتی جامعه‌ای فاقد قدرت درک و شعور اجتماعی شد، به هر گونه که بخواهند از آن بهره‌برداری و سوء استفاده می‌کنند. یکی از پایه‌های حکومت امثال معاویه بی‌خبر نگاه داشتن توده‌های مردم است، اگر چند نفر هم آگاه شوند، کاری از دست آنها ساخته نیست، با وعده و وعید و تهدید و تطمیع آنها را هم ساکت می‌کنند. بسیاری از مردم فکر می‌کردند که اسلام همان است که در دست معاویه است، همان سستم‌ها، سرکوب‌ها، شکستن حدود الهی، دروغ‌گویی‌ها، دشنام به امام علی دادن‌ها، مبارزه با نیکان و شایستگان، حاکمیت قدرتمداران و تعرض بر آبرو، بر جان و مال مردم، سلطه مطلق و بی حساب حکام، کشتن مردم، دستگیری و آزار آنها، قطع حقوق مخالفان از بیت‌المال، محروم کردن افسراد از حق خود، تبعیض و تحقیر، مصادره اموال و خراب کردن خانه معترضان، جعل حدیث، دروغ‌پردازی در تاریخ، تحریف آیات و روایات، انجام جنگ و صلح، قرآن را وسیله انحراف و عوام‌فریبی و سوء استفاده قرار دادن، ترویج اندیشه‌های الحادی، فردمحوری و اباحی‌گری، عادت دادن مردم به جاسوسی، خبرچینی و آدم‌فروشی، انحراف از حق، فساد اخلاق، و ادار کردن مردم به پذیرش استبداد، قلدری، زور و اجحاف، اطاعت بی‌چون و چراز خلیفه و دارو دسته او، معترضان و منتقدان را مستحق مجازات دانستن، گرفتن و غصب حقوق جامعه، جلوگیری از حق آزادی بیان و قلم و حتی حق مطالعه را از مردم و...

عجیب است که اسلام همان پوستین وارونه‌ای شده بود که پیامبر فرموده بود، همه رسالت‌ها و اهداف مسلمانی منحرف و برعکس شده بود و بدعت‌ها حاکم بود.

و عجیب که در دوران پیش از انقلاب اسلامی ایران، وقتی برای بعضی افراد از ظلم و جنایت‌های شاه می‌گفتیم و دستگیری افراد، آنان در جواب می‌گفتند: اینها و اعدای ما حتماً جنایتی مرتکب شده‌اند و مستحق زندان و شکنجه بوده‌اند. با اینکه شاه به اصطلاح لائیک بود و مدعی حکومت دینی نبود، با حربه ملیت، وطن‌دوستی، پیشرفت و تمدن می‌خواست جامعه را به استبداد، بی‌عدالتی و اطاعت بی‌چون و چرای از خود بکشاند.

وقتی معاویه از عبدالله بن الکواء درباره مردم شام پرسید، او گفت: «آنان لشکر امیر المؤمنین

هستند و دیگر دربارهٔ آنان حرفی نمی‌زنم»، معاویه گفت: «بیشتر برایم بگو»، عبدالله گفت: «آنان مطیع‌ترین مردم در اطاعت از مخلوق و عاصی‌ترین مردم در برابر خالق هستند و از خداوند نمی‌هراسند» (۳۳۵) و می‌بینیم که برخی چشم و گوش بسته، بدون اندیشه و تفکر، مطیع محض سالار و سروری می‌شوند و اصالتی برای عقل خود قائل نیستند. مردم شام از هر جهت برای معاویه و یزید قابل اعتماد بودند، برای سرکوبی عصیانگران، ناراضیان و حق‌جویان دیگر نقاط از این مردم استفاده می‌کردند، و پس از رفع غائله، بلافاصله آنها را به شام برمی‌گرداندند تا تحت تأثیر دیگر اقوام قرار نگیرند. (۳۳۶)

معاویه بسیاری از کارگزاران دربار و حکومت خود را از عناصر غیرمسلمان، مسیحی، رومی و یهودی انتخاب کرده بود و این هم از زرنگی‌های او بود که مبادا با هماهنگی دینی، قبیله‌ای و فکری علیه حاکمیت او تباہی صورت گیرد، این آقال طیب مخصوصش، اخطل شاعر دربارش، منصور بن سرجون خزانه‌دار، برنامه ریز مالیش و... مسلمان نبودند.

برای مردم شام جنانداخته بودند که معاویه ولی امر مسلمین است و اطاعت از او، اطاعت از خداست. اصلاً مردم نیاگاه و فریب‌خورده، اطاعت از این اولوالامر قلابی را دین و آیین خود می‌دانستند و همه ابزار سرکوب معاویه بودند، بنی‌امیه این راه نوعی زرنگی به‌شمار می‌آوردند که مردم را بدین سان مطیع و منقاد خود قرار داده‌اند، بالاخره فریب‌دادن یک ملت برای مدتی طولانی خود یک هنر است؛ در مسیر شخص‌پرستی و قدرت‌سازی و بت‌تراشی و بت‌پرستی!

منیر پیامبر (ص) را از مسجد مدینه به شام بردند، تا معاویه بر حسب ظاهر هم بر جای پیغمبر (ص) بنشیند و مرکزیت اسلامی از هر جهت به شام منتقل شود و شام، سرزمینی بود که می‌توانست با همه جای دنیای روز در ارتباط باشد و مانند سرزمین حجاز در بن‌بست و انزوا نباشد، وسایل و لوازم مشروعیت خود را از هر جهت فراهم کرد و جای شک و شبهه برای شامیان و دیگر مسلمانان باقی نگذاشت.

### قبیله گزایی

بنی‌امیه خود را برترین تیرهٔ قریش و قریش را بالاترین قبیلهٔ عرب و عرب را شایسته‌ترین انسان‌های روی زمین مطرح می‌کردند، به قبایلی که به آنها گرایش داشتند بیشتر عنایت می‌کردند.

**معاویه حاکمیتی متکی بر زور و تزویر را جاودانه می‌خواست و فکر می‌کرد با جاسوسان و نیروهای اطلاعاتی قوی، زندان، کشتار حق‌جویان و عدالت‌خواهان می‌تواند به حکومت مطلقه‌اش تداوم بخشد، فقط این را نمی‌دانست که زور و تزویر، تاریخ مصرف دارند و تمام شدنی هستند، همان‌طور که جانشینانش نتوانستند این اقتدار و توانمندی را حفظ کنند و چون خاشاک‌هایی در دست حوادث، اسیر شدند و هیچ‌یک به‌سان معاویه، کامی از سلطنت خود کامه نگرفتند**

قبیلهٔ بنی‌کلب، در شام از اعراب مسیحی یعقوبی و صاحب نفوذ بودند، معاویه با آنها رابطهٔ صمیمانه برقرار کرد، مادر یزید میسون، از آنها بود، یزید هم در بادیه شام در میان همین قبیله تربیت شد، قبیلهٔ بنی‌کلب عامل مهم گرایش شامیان به معاویه بودند و او نیز پیوسته آنان را از بیت‌المال مردم، ثروتمندی کرد. (۳۳۷)

با وجود این قبیله و دیگر قبایل، خیال معاویه از شام و فلسطین آسوده بود و هیچ دغدغه‌ای از آن منطقه نداشت، تنها می‌ماند مکه، مدینه، بصره و کوفه، که نخست جاسوسان و مزدوران در آنجاها بسیار فعال بودند و گزارش‌های لازم را می‌دادند و مخالفان را به موقع تنبیه می‌کردند، دیگر این که در مکه و مدینه دیگر خبری نبود، تنها زیارتگاهی و محل عبادتی شده بود که کاری به مسائل اسلام و مسلمین نداشتند، تمامی مسائل سیاسی و اجتماعی از آنجا به شام منتقل شده بود، مردان فداکار و کارآمدی هم نداشت که بخواهند در برابر قدرت حاکم بایستند و یا حرفی برای گفتن داشته باشند. اگر گروهی سیاسی و انقلابی هم پیدا می‌شد در خانه‌هایی در بسته برای خود شعارهایی می‌داد و فکر می‌کرد با چهار کلمه حرف سیاسی زدن و شعار دادن و جزوای را خواندن، همهٔ قدرت‌ها را به چنگ آورده و اگر بحثی داشتند دربارهٔ احکام و چگونگی قرائت قرآن و مطالب

کلامی و بحث‌های اشعری‌گری و... بوده است. بصریان گرچه از آل‌علی دل‌خوشی نداشتند، ولی تحمل بنی‌امیه را هم نمی‌کردند. بسیاری از آنها معتقد بودند که در جنگ جمل، آنها ابزار دست بنی‌امیه شده بودند، حتی ام‌المؤمنین عایشه، طلحه و زبیر هم فریب آنان را خورده بودند. مردم پس از فتنهٔ جمل، سرخورده شده و سعی داشتند که در غائله‌ها شرکت نکنند، آنها فکر می‌کردند که با شرکت در جنگ جمل، دنیا و آخرت خود را تباہ کرده‌اند و چه بسیار کشته‌هایی بیهوده‌ای که داده‌اند، از این رو معاویه احتمال شورش را در آن منطقه نمی‌داد.

معاویه از شهر کوفه بسیار مراقبت می‌کرد، چون فکر می‌کرد، یاران علی در آنجا بسیارند و امکان دارد حرکت موضعی را شکل دهند، ولی این راه هم می‌دانست که آنان مردمی پایدار نیستند و این‌الوقت و زود مرعوب می‌شوند و به خانه‌هایشان می‌خزند.

وقتی امام حسین به دعوت کوفیان آهنگ عراق کرد، مردم مکه و مدینه از خود او کنشی نشان ندادند و آنها با اینکه دارو دسته بنی‌امیه را دوست نداشتند، حاضر به فداکاری برای آل‌علی هم نبودند.

معاویه با اتکا به عناصر رومی و مسیحی و قبیلهٔ بنی‌کلب و انسجامی که به بنی‌امیه داده بود و همه را از سرزمین خشک و سوزان حجاز به منطقهٔ آباد و خوش آب‌وهوای شامات کشانده بود، توانسته بود ثبات و استقرار لازم را به دست آورد و حکومت خود را تثبیت کند و سلطنت احفاد خود را هم تضمین نماید.

دشمنان با نفوذ و سرسختی چون امام علی و امام حسن هم که دیگر وجود نداشتند، از این رو دیگر مانعی بر سر راه خود نمی‌دید که پسرش یزید را بر مردم تحمیل کند، همه چیز در اختیار، به فرمان و در انحصارش بود، پس نباید بگذارد که حکومت و سلطنت از خاندان بنی‌امیه بیرون برود. او حاکمیتی متکی بر زور و تزویر را جاودانه می‌خواست و فکر می‌کرد با جاسوسان و نیروهای اطلاعاتی قوی، زندان، کشتار حق‌جویان و عدالت‌خواهان می‌تواند به حکومت مطلقه‌اش تداوم بخشد، فقط این را نمی‌دانست که زور و تزویر، تاریخ مصرف دارند و تمام شدنی هستند، همان‌طور که جانشینانش نتوانستند این اقتدار و توانمندی را حفظ کنند و چون خاشاک‌هایی در دست

حوادث، اسیر شدند و هیچ یک به سان معاویه، کامی از سلطنت خود کامه نگرفتند.

یزید، طرزاری و زیر کسی و پیچیدگی و نگرایی معاویه را نداشت و عناوین او را هم مثل صحابی پیامبر، کاتب وحی و خال المؤمنین، یدک نمی کشید و تجربه های جنگی و فرماندهی و همکاری عناصری مثل ابوسفیان هم به دنبالش نبود، تنهایی توانست اشعاری عاشقانه بخواند و آوازی سر دهد و به یاد معشوق زمزمه هایی داشته باشد. یزید گستاخ و پرده در بود، رازپوشی را نمی دانست و رازی نداشت که پنهان کند، از کسی هم ابایی نداشت که گناهان خود را مخفی دارد، برای کسی به خاطر منافعتش هم احترامی قائل نبود و مانند پدرش زیر و رو کشتی نمی دانست، گناه و فساد برای او قبحی نداشت که پنهانی انجام دهد. یزید قدرت را برای رسیدن به شهواتش می خواست. اگر معاویه قلمرو حکومت را با شمشیر و قطعه قطعه به دست آورده بود، یزید یکباره و بدون دردسر همه چیز در اختیارش قرار گرفته بود، معاویه به همه روحیه ها واقف بود و از اوضاع مناطق آگاهی

کامل داشت، اطلاعات بدون وقفه به او می رسید و متناسب با هر کسی و هر جایی با آنها برخورد می کرد، ولی یزید کاری به این کارها نداشت، با زبان شمشیر با همه حرف می زد، سیاستمداری و مردم داری نمی دانست، مزدورانی چون عمر و عاص، زیاد بن ابیه و مغیره را، که معاویه به قیمت گران خریده بود، به راحتی از دست می داد. او چشم و گوش بسته، طغیان کرد «کلان الانسان لیطغی، ان راه استغنی» (۴۳۸) آدمی چون احساس بی نیازی کند، طغیان پیشه کند، سرکش شود، تا خود را تباه سازد.

سرانجام سرکشی های او بود که انقلاب عاشورا را پدید آورد، او تصمیم گرفت با دست مزدوران خود دفر و خسته ای چون عبیدالله بن زیاد و عمر سعد بزرگترین مخالف خود، حسین بن علی (ع) را از میان بردارد و حسین (ع) نیز نمی توانست تفکر یزیدی را تحمل کند و باید که با قیام خود، با خون خود و با اسارت خاندان خود، خط فرهنگ جاهلی و حکومت های خود کامه و دیکتاتوری را از فرهنگ اسلامی و دین محمدی جدا سازد، که موفق شد.

**بی نوشت:**

۴۲۱. کتف: ۱۰۴.  
 ۴۲۲. از سال ۱۴۶۹ تا ۱۵۲۷ میلادی در شهر فلورانس ایتالیا زندگی می کرد.  
 ۴۲۳. تاریخ ابن عساکر، ج ۶، ص ۱۶.  
 ۴۲۴. قاموس الرجال، ج ۵، ص ۴۹۵.  
 ۴۲۵. عقد الفرید، ج ۴، ص ۲۴۰.  
 ۴۲۶. محاضرات الادب، (راغب اصفهانی)، ص ۱۲۷.  
 ۴۲۷. تاریخ یعقوبی، ترجمه محمد ابراهیم آینی، جلد دوم، ص ۱۷۳.  
 ۴۲۸. الکامل، ج ۳، ص ۱۸۵.  
 ۴۲۹. ترجمه العنبر، ترجمه جلیل تجلیل، ج ۱۱، از ص ۹۵ تا ص ۲۵۵، انتشارات بنیاد بعثت، ۱۳۸۶.  
 ۴۳۰. الغاشیه: ۲۱ و ۲۲.  
 ۴۳۱. مروج الذهب، ج ۳، ص ۳۱.  
 ۴۳۲. العنبر، ج ۱۰، ص ۱۲۳.  
 ۴۳۳. مروج الذهب، ج ۳، ص ۳۳.  
 ۴۳۴. همان.  
 ۴۳۵. عقد الفرید، ج ۶، ص ۲۶۷ مروج الذهب، ج ۳، ص ۴۱.  
 ۴۳۶. همان، ج ۴، ص ۷۹.  
 ۴۳۷. الکامل، ج ۳، ص ۴۱۶.  
 ۴۳۸. علق: ۷ و ۶.

**از خوانندگان محترم نشریه تقاضا می شود**

**چنانچه اسناد محکمتری درباره سلسله مقالات دکتر صلواتی دارند به دفتر نشریه ارسال کنند**

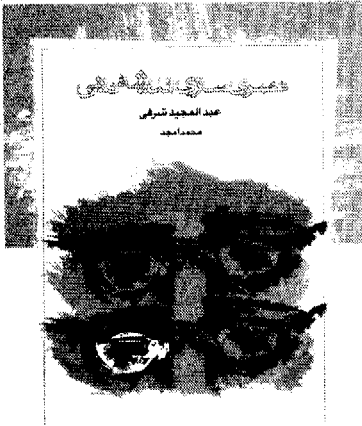
**عصری سازی اندیشه دینی**

نویسنده: عبدالمجید شرفی

ترجمه: محمد امجد

انتشارات ناقد، چاپ اول ۱۳۸۲

قیمت: ۱۴۰۰ تومان، تلفن تماس ۰۲۱-۸۸۹۱۱۷۴۶



... چه کند کسی که هم نمی تواند بپذیرد که آسمانی نیست یا بارانی از آسمان فرو نباریده و هم می بیند که زمینیان از تشنگی می میرند؟ چه کند کسی که معتقد است خدا از ابر هدایت بارانی فرستاده و در عین حال، شاهد است که خدا باوران و خداجویان چون گرد از میان برمی خیزند و راه به چشمه خورشید نمی برند؟ اصلاحگران و روشنفکران دینی با این متناقض نماها روبه رو هستند که از سویی دین مدعی تأمین و تضمین سعادت مادی و معنوی، دنیوی و اخروی و فردی و اجتماعی بشر است و از دیگر سو، متدینان از این اصناف سعادت خط و نصیب چندانی ندارند و با انواع نادانی ها، ناتوانی ها و کژی و کاستی ها دست به گریبانند. پروژه اصلاحگری و روشنفکری دینی، در یک کلام این است که هدایتگری الهی را انکار نکنند و تقصیر را همه متوجه فهم های نادرست از پیام خدا که همگی ناشی از جهل ها، خطاها یا سوءنیت های مفسران این پیامند، بدانند و در این جهت، با همه این مفسران که قبول تفسیرشان به معنای رد هدایتگری الهی است، به چالش بر خیزد و نشان دهد که اگر این تفسیرها و فهم های نادرست حجاب های تو بر تو و لایه بر لایه چهره خدا نمی شدند، نگاه مهربان و لبخند شیرین و کلام روح نواز آن معشوق ازلی، زمین و زمان و جان و جهان را خرم و مسرور می کرد و هر گونه تیره روزی و ید فرجامی را از میانه برمی داشت. چه ملامتی است بر کسانی که برای تقدیس جانب الهی و برای آن که آدمیان راه های آسمان را بسته بینند با جهل ها، خطاها و سوءنیت های مفسران پیام خدا به چالش برمی خیزند؟ این نوشته را از این دیدگاه، در این کتاب می خوانیم.

پژ و مرداد ۱۳۸۹